

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# آرامشے از ملکوت

محمد رضا زاد هوش

کانال تلگرامی

اندیشه فردا

۱۴۰۰

به  
امام زمان

شناسنامه کتاب

آرامش از ملکوت

محمد رضا زاده هوش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

آذرماه ۱۴۰۰

۷۲ص، رقیعی

## پیش‌گفتار

فیلمی را می‌دیدم که یک نفر با وسیله‌ای می‌توانست ذهن دیگران را بخواند. پشت لب‌خند یک هم‌کار، چه دسیسه‌ای نهفته است، پشت سخن یک خویشاوند، چه چیزی پنهان شده است. اکنون می‌دانیم که نیازی به اختراع چنین وسیله‌ای نیست، بسیاری از لب‌خندها، سلام‌ها، و سخن‌ها حقیقی نیست. ممکن است یک کودک را بفریبید؛ ولی بزرگسالان، دیگران را می‌شناسند؛ چون خود را می‌شناسند. در پس هر گفتاری، تلاشی برای سوء استفاده است، تا چه رسد به کارها، و چه رسد به کارهای بزرگ. افرادی به درخت‌ها رسیدگی می‌کنند؛ ولی تنها برای این که حقوق دریافت کنند. کسی به این‌ها حقوق می‌دهد، و نه برای این که عشقی به این کار دارد. می‌بینی که انسان‌ها، حیوانات و گیاهان را با شماره می‌شناسند. بر درختان، پلاک نصب کرده‌اند. دانش آموز، دانش‌جو، کارمند، و شهروند، شماره دارد. هرکسی شغل خود را برای کسب درآمد و مزایا، آغاز می‌کند، و یا در ابتدا، نیتی فرهنگی دارد، و سپس منحرف می‌شود. این‌گونه چه انتظاری می‌توان داشت که عشق، شکوفا شود، و پیش‌رفتی حاصل شود؟ اگر قرار است کسی وسیله‌ای اختراع کند، باید چیزی باشد که بتواند انسان‌های بدون غرض را بیابد، و خودشناسی، می‌تواند ما را از سوء استفاده، رها کند، و افکار خوب در ما بنشانند. حدس زدن افکار دیگران، چه فایده‌ای دارد؟ این ما هستیم که باید بدون قید و شرط، خوب شویم.

## مقدمه

در هر زمینه‌ای وارد شوی، افرادی خود را به بالاترین درجات ممکن رسانده‌اند، در حالی که از یک شناخت حداقلی در موضوع مورد ادعای خود، برخوردار نیستند. کسی که شناختی دارد، نیازی به القاب و عناوین و مقام و موقعیت و دم و دستگاه و نمایش و تبلیغات ندارد. در این میان، عرفان هرچند خالی از تاخت و تاز شایدان نیست؛ ولی همچنان به معنای شناختی ژرف و گسترده است. شناخت، آن چنان وقت ما را به خود اختصاص می‌دهد، و آن چنان جذاب است که هیچ فرصتی و شوقی برای طرح خود، به جا نمی‌گذارد. اما نمی‌توان از مردم انتظار داشت که عقلشان دست کم، در امور علمی یا امور معنوی، به چشمشان نباشد.

زندگی همه ما انسان‌ها پر از امتحان است، و هیچ نیازی به آزمایش کردن دیگری نیست، و نباید مدت‌ها در انتظار ماند تا امتحانی پیش آید.

پزشکی است که پیش از ورود به جلسه قرآن، سیگار می‌کشد. بوی سیگار و عطر و در هم می‌آمیزد، و آزاردهنده است. می‌گوید هشتاد درصد پزشکان و به ویژه روان‌شناسان، درگیری فکری دارند، و در نتیجه سیگار می‌کشند. این سخن یک پزشک است، و نه سخن یک منتقد. همه افراد می‌توانند درگیر تضاد شوند. پزشک به عنوان مدعی سلامت‌بخشی به مردم تا هرکس دیگر. به ویژه در زمان پیری، افراد بیش‌تری دچار تضاد می‌شوند. مریّ فنّ بیانی که سخته کرده است، و نمی‌تواند کلمات را درست ادا کند، و آموزگاری که مطالب اساسی را فراموش کرده است. اما شاید آغاز شماری از رشته‌ها و به ویژه رشته‌های علوم انسانی، دشوارتر باشد. کسی که دکتری ادبیات می‌گیرد، و می‌بیند پیوندی با جامعه ادبی ندارد. تاکنون چند نفر با پایان دوره عرفان در دانش گاه توانسته‌اند عارف شوند؟ رشته فلسفه، به صورت خاص در کشور ما، از تفلسف، بسیار دور است. یا افراد بسیار زیادی که درس دین خوانده‌اند؛ ولی درد دین ندارند. افرادی که لباس دین پوشیده‌اند، و نسبتی با دین ندارند.

## جهان تورم

جهان امروز، جهان تورم است، به هر شغلی که بنگری، افراد بسیار زیادی را می‌یابی که به صورت رسمی، نیمه رسمی، و غیر رسمی، ادعاهای بسیار بزرگی در آن رشته دارند، و هنگامی که نیازمند شوی، پاسخ خود را نخواهی یافت. قضاوت از دور، با قضاوت از نزدیک، تفاوت‌ها دارد. انسان‌های مغروری را می‌یابی که وانمود کرده‌اند در رشته خود، متخصص هستند. نه علمشان قابل توجه است، و نه اخلاقشان قابل تحمل. در زمینه تقدس نیز این‌گونه است. کار به خودی خود، برای ما مقدس است. سپس هرکسی تعصبی در کار خود دارد. حال می‌تواند این کار، یک کار مقدس مانند تدریس باشد. یک رشته مقدس، و در یک جای مقدس. این لایه‌های تقدس هنگامی که برهم انباشته شود، انسانی از آن بیرون می‌آید که دیگر کسی توان ندارد به او بگوید این بخش از کار تو، یا کار تو از بنیاد، نادرست است. می‌توانی کارهای گوناگونی را به لحاظ نقش آن‌ها در تولید، جهان امروز، و مسائل اسلامی، بررسی کنی. سوگ‌مندانه به کارهایی دامن زده می‌شود که از این سه دیدگاه، مردود است.

## سخن تازه

سن و سال، هم‌سر و فرزند، مدرک، سابقه کار، و مهارت، لایه‌هایی است که باعث می‌شود دیگر کلامی به ما نفوذ نکند. ما در ظاهر، پرده‌دار، منشی، محافظ، نگهبان، دربان، زره، سپر، و پنبه در گوش نداریم؛ ولی دشوار است سخن تازه‌ای را گوش بگیریم.

## زحمت کشیده

کسانی مرتبه‌ای دارند، و حق نقد را از دیگران گرفته‌اند، دلیل سرکوب دیگران این است که می‌گویند ما برای موقعیت فعلی خود، زحمت کشیده‌ایم. حال می‌خواهیم زحمت آنان را بررسی کنیم. برای ورود به جایی، نگهبان، پرسش-های عجیبی می‌کند، و در نهایت باید دروغ بگویی. حال، کسی که هر روز به این‌جا رفت و آمد دارد، باید هر روز دروغ بگوید. برای استخدام رسمی، باید زیر دروغ‌های خود را امضا کند. موانع دیگر را در نظر بگیر، و شمار دروغ‌ها را در شمار روزهای سال، ضرب کن. حال او نیاز به سهمیه و مدرک و نامه و توصیه، و زد و بند برای پیش‌رفت و دریافت حق و حساب برای بقا دارد، بین چه اندازه، حلال و حرام کرده است. بله، او زحمت کشیده است!



## عرضه و تقاضا

بچه‌ها دلشان از تنقلات کنار خیابان می‌خواهد. نمی‌دانند که این تنقلات، خوش‌مزه نیست، و زیان‌آور است، و پدر و مادر، طرفدار آنان هستند، اطمینان حتی به نزدیک‌ترین انسان‌ها وجود ندارد. دوم این که نمی‌دانند بزرگ‌ترها این خوراکی را دیده‌اند، می‌خواهند به آن‌ها تذکر دهند. و سوم، چشم و هم‌چشمی است، چون همه یکی در دست دارند، باید این نیز بخرد، حتی چیزی که خوش‌مزه نیست. بشر می‌تواند بالاتر از عرضه و تقاضا رود. چیزی را که نیاز نیست، تهیه کند، و بفروشد.

## داستان وابستگی

داستان وابستگی‌ها آن قدر تلخ است که امکان دارد آدم، دست از وابستگی خود بردارد، تا آن وابستگی، باعث مرگ او شود. به جای این که او وابستگی را کنار بگذارد، وابستگی، او را کنار بگذارد. کسی که آن قدر سیگار می‌کشد تا سرطان ریه بگیرد، و از میان برود. مردهایی هستند که پس از ازدواج، دلشان برای مادر تنگ نمی‌شود، برای دست‌پخت مادر تنگ می‌شود. هنگامی که همسرشان می‌میرد، برای او گریه نمی‌کنند، برای خودشان گریه می‌کنند که از این پس، باید بسیاری از کارها را انجام دهند، و به دیگر کارهای خود نخواهند رسید. برای این می‌گیرند که نمی‌توانند کبریت بکشند، بلد نیستند گاز را روشن کنند، و غذا بپزند. آن‌ها نه تنها خودشان به اشتباه افتاده‌اند، و گمان می‌کنند عاشق بوده‌اند که ما را نیز به اشتباه می‌اندازند.

## گوش سپردن

دوستی، خواندن کتابی را پیشنهاد داد. کتاب بدی نبود. مجموعه مقالاتی بود، و یک جا دربارهٔ اصول نقد کتاب نوشته بود: نباید کتابی را به قصد نقد در دست بگیریم. هضم این سخن برای یک منتقد جوان، دشوار است؛ ولی سخن حقی است. دیداری با نویسندهٔ این کتاب، صورت گرفت. جای آوردند و من نخوردم. او گفت: تو اصفهانی هستی، چای نمی‌خوری تا بیش‌تر عمر کنی، و من، یک نفر دیگر را می‌شناسم که چای نمی‌خورد، و اصفهانی است. از نزد او برخاستم. سخنان او تمامی نداشت. او یک پیش‌گوی به تمام معنی بود! آن سخن را که در کتاب خود آورده بود، از جایی نقل کرده بود، سخن خود او نبود، و قرار نبود به آن عمل کند. او نه تنها کتابی را با دید غیر نقادانه نمی‌توانست بخواند که انسان‌ها را نمی‌توانست بشنود. از این دست آدم‌ها بسیارند، و او یکی از بدترین آن‌ها بود. مدت‌ها دربارهٔ من به سخن‌پراکنی ادامه داد. گوش سپردن به آدم‌ها، هنری بزرگ است. غوغای ذهن، این هنر را از ما گرفته است.

## گسترش سکوت

استاد آوازی است که صدها شاگرد را پرورش داده است، پیداست هنگامی که به جایی می‌رسد، از او می‌خواهند بخواند، و یا خود او اجازه می‌گیرد، و می‌خواند. البته او مدتی پیش از رسیدن به این مکان، پیاده رفته، و در راه، تمرین کرده است. گلوی او به اندازه کافی، گرم شده، و به اصطلاح خود او، اکنون گزش را می‌گیرد. منتقدان نیز همین گونه‌اند، آرام آرام صدای خود را بالا می‌برند، و یک دفعه قلم را در دست می‌گیرند، و با آن، فریاد می‌کشند. مراقبه‌گر می‌تواند سکوت را در جای شلوغ نیز تمرین کند، و نه تنها از محیط، تأثیر نگیرد که سکوت را در آن بگستراند.

## دریاچه سکوت

در حاشیه یک نشست، جوانی با من دیدار کرد. حالش بد بود. درس و پایان-نامه. این حال بد را نمی‌توان به کسی گزارش داد، گمان می‌کند من با او خصومتی دارم، یا او را آدم بدی می‌دانم. مدت‌ها برای دریافت یک عنوان، صرف می‌شود، و اکنون باید سال‌ها تلاش کرد که از دست نرود. البته مگر ممکن است؟ عنوان‌های تازه، در راه است، عنوان‌داران تازه از راه خواهند رسید، و ما را از سکه خواهند انداخت. زمانی ما فاضل جوان بودیم. جوانی، به جا ماند، و همراه ما نیامد. خوشا آنان که سراغ عنوان‌ها نمی‌روند، و خوشا آنان که اندکی از عمر را صرف عنوان می‌کنند، و پس از مدتی، بیدار می‌شوند، و رها می‌کنند. کسانی که عنوان خود را مبنای کار خود قرار می‌دهند، و با آن، نان می‌خورند، عمر خود را از دست داده‌اند.

همه می‌خواهند به قلّه‌های بلند تبدیل شوند، و هنگامی که حاصل‌خیزی، نصیب دشت می‌شود، این قلّه‌ها، آتش‌فشانی می‌شوند تا همه چیز را بسوزانند. حال می‌خواهیم میهمان یکی از این عنوان‌داران شویم، دشوار است حال خوشی به ما دست دهد، گاهی این اجبار برای ما وجود دارد، باید به پزشک برویم، و آن‌گاه دارویی برای جسم خود دریافت می‌کنیم، و به شدت نگران وضع روحی آقای دکتر می‌شویم. همه روزهای خوب برای یک عنوان، از دست رفته است. چه قدر اندک شده‌اند انسان‌های باصفا و صفابخش. کسانی که می‌توانند تو را میهمان دریاچه سکوتشان کنند، و تو را به یک فنجان آرامش دعوت کنند.

## عصاره همه چیز

عنوان در روزگار ما، عصاره همه چیز یک فرد می‌تواند باشد. تمام جوانی، و شاید تمام عمر او در یک واژه. برای همین است که اگر کسی آن عنوان را از قلم بیندازد، تمام می‌شود، زودتر از مرگ، زمانی است که از عنوان ما یاد نشود. اما کسی که دوست‌دار انسان است، هنگامی سوگواری می‌کند که از این عنوان-ها استفاده شود.

## رویارویی با شعر

نخستین رویارویی کودکان ما با شعر، جالب توجه است. ابتدا با اشعاری روبه-رو می‌شوند که ژرفایی ندارد، و هنگامی که اشعار پرمعنا در اختیار آنان قرار گرفت، معنی آن را نمی‌دانند. حال اگر کسی این اشعار را برایشان معنی کند، معنی را نیز از بر خواهند کرد؛ ولی به عمق آن، پی نخواهند برد، و اگر بخواهند پی‌گیر معنا در آن ژرفا باشند، کاربردی برایشان ندارد. با این مهمانی‌ها و مجالس و مدرسی که ما داریم، مطرود خواهند شد.

## پراز تقلید

از شعر یک نفر گلابه داریم که تقلیدی است. منظور این نیست که او اشعار دیگری را در برابر خود گذاشته، و تقلید کرده است، هنگامی که یک نفر زندگی خود را بر پایه تقلید بنا کند، آثار و نتایج او نیز مملو از تقلید خواهد بود.



## کلام قصار

کلامی که تنها موزون باشد، نمی‌تواند شعر باشد؛ ولی افراد بسیاری به عنوان گوینده و یا مخاطب شعر، فریب وزن را خورده‌اند، و کلام قصار، از این فرینده‌تر است، حتی وزنی در کار نیست. افراد بسیاری می‌توانند جملات کوتاهی بگویند، و سخن خود را کلام قصار بخوانند. اگر این جملات در فضای مجازی، دست به دست شود، دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند به آنان بفهماند که سخنتان بی‌ارزش است.

حق، دادنی نیست، به دست آوردنی است. یکی از کلمات قصاری که در این سال‌ها زیاد دیده و شنیده می‌شود، این است. انسان‌هایی در تلاش برای به دست آوردن، انسان‌هایی در تلاش برای بیش‌تر به دست آوردن، و انسان‌هایی در تلاش برای از دست ندادن هستند. نه انسان می‌تواند بسنده کند، و نه می‌تواند داشته‌های خود را نگاه دارد. درست این است که همهٔ انسان‌ها در حال از دست دادن هستند. می‌خواهی حقت را به دست آوری که عمرت از دست می‌رود. حقت را به دست می‌آوری که می‌بینی بسیاری از آن را باید از دست بدهی. اعتباری در بازار برایت فراهم می‌شود؛ ولی هنر غنیمت شمردن دم را از دست می‌دهی. حساب‌هایت پر می‌شود، و تو از حکمت، خالی می‌شوی. بسیاری هستند که نیایش و آرامش را به داشتن‌های خود، گره می‌زنند. حکمت را دوست نداری، دوست نداشته باش؛ ولی بدان که چیزی را از دست داده‌ای. ممکن است تمام عمر ما در این چرخه تلف شود: آرزو، تلاش، انتظار، به دست آوردن، لذت، عادی شدن، دل‌زدگی، تلاش برای موردی که از داشتهٔ ما بالاتر باشد، انتظار... .

## به صورت آشکار

از یک نفر می‌پرسی؟ چه می‌کنی؟ سوزن را نخ می‌کنم. برای چه؟ برای این که این قسمت را بدوزم. چرا؟ برای این که دست‌مزدی دریافت کنم. بسیاری از اهالی فرهنگ و هنر، به صورت آشکار می‌گویند که می‌خواهیم به شهرت دست پیدا کنیم، یا می‌خواهیم ناممان ماندگار شود. این نام ماندگار، بیش از زد و بند و جایزه و جشنواره و همایش تبلیغ، نیاز به حکمت و تلاش معنوی دارد.

## برنامه برای شهرت

برای داشتن خوبان، نباید با بدان بود. گاهی نباید حتی پاسخ سلامشان را داد، و گاهی باید از آنان اعلام برائت کرد.

مدّاحی دوست داشت مشهورتر شود. در مستندی آواز خواند، گمان می‌کرد سدها را شکسته است، فرصت طلایی مورد انتظار، فراهم آمده است، و شهرت او روزافزون خواهد شد، و یا دست کم، نام او خواهد ماند؛ اما نه آن مستند و نه آن هنرمندی که مستند دربارهٔ او بود، نماند. دلایل را بخواهی، می‌توانم برایت برشمارم؛ ولی نمی‌خواهم حوصله‌ات را سر ببرم. شاعران بسیاری را در نظر بیاور که دوست داشته‌اند به دربار راه یابند، و برای شاه، شعر بگویند تا نامشان بماند، و نه آن شعر و نه آن شاه که شاهان و اشعاری به آن شیوه، به جا نمانده است. به جای برنامه‌ریزی برای شهرت و تبلیغ خود، باید به دست‌یابی به حکمت اندیشید، و برای انسانیت، دانایی و فرزاندگی کوشید. به جای اثبات خود به دیگران، باید جایی در دل دوست، باز کرد.

افرادی هستند که اطرافیانی دارند، و آن‌ها را یاران خود می‌پندارند. روشن است که آنان برای غذا، پول، و کسب شهرت آمده‌اند. چرا شمار این اصحاب، پیش از ظهر، اندک است، و هنگام ظهر، زیاد می‌شوند؟ کم‌تر می‌شود که خوبی یک نفر تشخیص داده شود، و اگر تشخیص داده شود، کم‌تر می‌شود افرادی دور و بر او جمع شوند. از افرادی می‌شنوی که آن شخص، آدم خوبی است، همین؛ ولی کسی قرار نیست از خوبی او استفاده کند؛ بلکه ممکن است این خوبی‌ها دردسرساز شود. مردم می‌دانند چه کنند، و این ما هستیم که نباید اشتباه کنیم، و هرکسی را یار خود بدانیم.

## ساییدن اعصاب

قرار بود کتابی را ترجمه کنم. کار انجام شد، و سنگ اندازی‌ها آغاز شد. به سفارش‌دهنده گفتم: چرا صریح حرفت را نمی‌زنی؟ کسی از من بدگویی کرده است؟

- بله.

- آیا فلانی بوده است؟

- بله.

تمام شد. من پاسخ را یافته بودم، و اکنون اطمینان بیش‌تری داشتم. هر دو را کنار گذاشتم، و اعصاب خود را آسوده کردم. اکنون بیست سال از آن ماجرا گذشته است، هیچ انتظاری نداشتم که یکی از آن‌ها بیاید، و عذرخواهی کند. اما آن دو، بارها یک‌دیگر را آزرده‌اند، بارها قهر کرده‌اند، و بارها آشتی، و هنوز از ساییدن اعصاب یک‌دیگر، دست برنداشته‌اند. بزرگ‌ترین آسودگی ما، سرگرم شدن این آدم‌ها به یک‌دیگر است.

## منطق فوق بشر

افرادی مادون عقل هستند. یک دسته از آنان را خوب می‌شناسی؛ دیوانگان رسمی. خدا نصیب نکند؛ ولی آدم‌های پرحافظه و با محبتی در میانشان یافت می‌شود. گاهی کارها و شکلشان به گونه‌ای است که مردم، مسخره می‌کنند؛ وگرنه همینان می‌توانستند درس بخوانند، مدرک بگیرند، و سمتی داشته باشند. دسته دیگر، گستره‌ای بزرگ دارند. کسانی که توانسته‌اند دیوانگی خود را در پس مدرک و درس و سمت و ازدواج و خانواده، پنهان کنند. زندگی‌شان فدای شهوت می‌شود، به شهرت و حسرت، می‌گذرد، و در آتش جنگ می‌سوزد. هرچه به آنان نزدیک‌تر شوی، ارادتت به آنان کاسته می‌شود. از دور، انسانی به نظر می‌آیند، و از نزدیک... گمان می‌کنی منافع نزدیکان خود را پاس می‌دارند، و تنها بر ضد دیگران می‌جنگند؛ ولی خواهی دید که آنان حتی علیه خود هستند، و خود را نیز دوست ندارند. رنگ به رنگ‌اند، و تعادل، بزرگ‌ترین گم‌شده زندگی آن‌هاست. عاقلان، بسیار نیستند، کسانی که بدون این که درسی بدهند، هر حرکت آنان، نکته‌ای، و هر کلامشان حکمتی است. افراد بسیار اندکی، مافوق عقل هستند، منطقشان فوق بشر است، و چون عموم مردم، درکشان نمی‌کنند، آنان را می‌آزارند، و سرانجام، نیست و نابودشان می‌کنند.

## خرسند نبودن

منظور ما از این که سر یک نفر به سنگ بخورد، عدم موفقیت در ظاهر نیست. در اهداف تو بوده است که در این دانش‌گاه پذیرفته شوی، و حتی پذیرش دانش‌گاهی به‌تر را گرفته‌ای، درآمدی در این حدود داشته باشی، و درآمد تو، بیش از این‌هاست؛ ولی می‌بینی راضی نیستی، در مسیر عرفان، با این خرسند نبودن‌ها کار داریم.



## مکان و زمان

انسان هنگامی در پی مکان است. من که جایی را از خودم ندارم. بله، من یک اتاق بیش تر ندارم که آن هم کوچک است. خانه ما پر از سروصداست. محله ما جایی برای آرامش نیست. اما آدم‌های بزرگ، چیزهای بیش‌تری دارند؛ ولیدر پی زمان هستند، از کجا می‌توان وقت پیدا کرد؟ اتاق شخصی که هیچ، املاک بدون استفاده‌ای وجود دارد که حتی فرصت اجازه دادن آن‌ها وجود ندارد.

## بیهودگی

اگر با کسی خودمانی باشی، و یا او رک گو باشد که هیچ؛ وگرنه می‌توانی از پرسش‌هایی که دارد، دریایی او از زندگی، چه می‌خواسته است. او از تو دربارهٔ شغل، ازدواج، شمار فرزندان، درآمد، و داشته‌های مالی مانند خانه و خودرو می‌پرسد. در سرزمین ما ممکن است عمری بر سر این‌ها برود، و چه بسا حاصل نشود؛ ولی پس از این‌ها چه باید کرد؟ این جاست که چنین اهدافی، ما را به پوچی می‌رساند. بیهودگی یک زندگی مادی که ممکن است در زیر خنده‌ها پنهان شود. تلاش معلمان معنوی این نیست که تو، نداشته باشی، بلکه می‌خواهند تو از مادیات، خالی باشی، و به این بیهودگی، دچار نشوی.

## بالاتر از خود

گفته‌اند به زندگی پایین‌تر از خودت نگاه کن تا آرام شوی؛ ولی برای پایان رنج می‌توانی به زندگی بالاتر از خودت بنگری تا دریابی او نیز در رنج و درد است. آن که از خود، خانه دارد، آن که خانه بزرگ دارد، آن که چند خانه دارد، همه این‌ها می‌توانند در رنج باشند.

## کاذب

اشعار، رمان‌ها و فیلم‌های عامه‌پسند می‌تواند مردم را دچار اعتماد به نفس کاذب کند. این‌که ما اهل مطالعه هستیم، بی‌سواد نیستیم، و آن‌ها هرچیز دیگری را به همان صورت تحلیل می‌کنند، و می‌خواهند به همان سرعت بخوانند.

## پیری زوددرس

مردهایی بودند که تصمیم می گرفتند همسرشان به این زودی‌ها پیر نشود. نمی‌گذاشتند زیاد کار خانه کند. این، مربوط به قدیم بود، امروز فرزندآوری، کم‌تر شده است، آب، برق، گاز، دست‌کش، آسیاب برقی، ماشین لباس‌شویی، ماشین ظرف‌شویی، و ظرف یک بار مصرف وجود دارد؛ اما همان‌گونه که لوازم خانگی برقی وجود دارد، قسط لوازم خانگی نیز وجود دارد، همان‌گونه که خودرو وجود دارد، ترافیک نیز وجود دارد. جسم و روح ما در حال فرسودگی است. آن‌چه باعث پیری زودرس روح ما می‌شود، بیماری‌های اخلاقی مانند وابستگی به مال دنیاست.

## فیلسوف تلویزیونی

قرار بود با یک نفر گفت‌وگویی داشته باشم. قرار ما در کارگاه یک هنرمند جوان شد. به کارگاه وارد شدم، و اشتراکات را با یک‌دیگر یافتیم. هر دو هم‌سن، و چند سال پیش، محل کارمان در یک کوچه بود. تا دیگران بیایند، دریافتم که حالت افسردگی دارد. درگیر کاری بود که باید تحویل می‌داد. ساخت پیکره‌ی یک فیلسوف. چند کتاب درباره‌ی فیلسوف، در قفسه گذاشته بود. هنرمند مجسمه‌ساز باید درباره‌ی شخصیت مورد نظر، تحقیق کند، و درگیر شود. با یک فیلسوف تلویزیونی نیز به صورت تلفنی، صحبت کرده بود. به نظرم کار دشواری بود که یک نفر همچون او بتواند با فرد مشهوری مانند آن فیلسوف، گفت‌وگو کند. اما نکته این که آن فیلسوف، آگاهی‌های مناسبی از فرزاندگی و فرزندانگان ندارد. کسانی دریافته‌اند که اگر سرچشمه را گل‌آلود کنند، همه جا گل‌آلود خواهد شد.

## برای این دنیا

یک نفر بیست دوست دارد، یک نفر هزار دوست. یک نفر به خاطر فعالیت-های زیاد، یا شهرت، توانسته است دوستانی بیابد، و یک نفر، آنها را خریداری کرده است؛ ولی همه این‌ها در بستر فضای مجازی است. فراموش نکنیم که اگر قرار باشد قرار ملاقاتی گذاشته شود، ممکن است مقدار بسیار اندکی بیابند. اگر قرار است یک سخنرانی انجام شود، امکان دارد شمار بسیار اندکی بر خط باشند. دنیا نیز این‌گونه است. هرچه قدر جمع کرده‌ایم، و از هر راهی جمع کرده‌ایم، برای این دنیاست.

## سکولار

هم کلاس مذهبی ما، در پی رو کردن دست استکبار بود. آن هنگام بازار ایران در دست شرکت سونی بود، و او می گفت: چرا باید در یک مملکت شیعه، از نام سنی استفاده شود، آیا امکان نداشت نام این کارخانه، چیزی باشد که واژه شیعه را تداعی کند؟ او نمی دانست که مقدار زیادی از هم وطنان ما اهل سنت هستند، و یا مردم شهر ما پیش از این، سنی بوده اند. از سویی افرادی هستند که حکومت را در شماری از نقاط جهان، سکولار معرفی می کنند، و حال این- که آن ها حکومت هایی مذهبی هستند.



## باغبان این باغ

افراد بسیاری برای یادگیری مراجعه می‌کنند، و خیلی زود، جا می‌زنند. اجازه بده از دنیای عرفان بیرون برویم، و به همان درس‌های معمول، اشاره کنیم. درس‌های رسمی و یا نیاز به کلاس‌های تقویتی. یادگیرنده می‌تواند خود را فریب دهد، و اگر یک کلاس خصوصی یک نفره باشد، با غیبت او، کلاس، برگزار نخواهد شد. پس از این، نوبت معلم است که خود را فریب دهد. هنگامی که شاگرد او به جایی رسید، بگوید: من باغبان این باغ هستم، میوه‌های آن، پزشک و مهندس و سیاست‌مدار هستند. ما هنگامی که سرزمین ما دانش‌گاه نداشته است، باز هم سیاست‌مدار داشته است، و هنگامی که مراکز آموزشی به این سبک نبوده، پزشک داشته است.

## افتخار

افرادی هستند که تنها دلیل شهرت و افتخارشان، داشتن مشتری‌های ویژه است. یک نفر اگر در یک نقطه خوب پای‌تخت به فعالیت بپردازد، امکان بیشتری برای او فراهم است که مشتریانی از جنس سیاست‌مداران داشته باشد، و با شهرت آنان به شهرت دست یابد.

## فعالیت‌های زیرزمینه

اعتراضی صورت می‌گیرد، و دست‌اندرکاران امور در شگفتی فرومی‌روند که این همه آدم معترض کجا بوده‌اند؟ آن‌ها آدم‌های خودی هستند، کاسب و کارمند. با امکانات همین جا بزرگ شده‌اند؛ ولی اعتراض دارند. فعالیت شورشیان در کجا انجام پذیرفته است؟ در جایی که در دید نبوده است. در اصطلاح به آن فعالیت‌های زیرزمینی می‌گویند. انسان نیز اگر خواسته‌های خود را سرکوب کند، با این اعتراضات روبه‌رو خواهد شد. گاهی پراکنده و کوتاه و گاهی گسترده و پرمنا.

## پالایش‌گاه

شهرها پر از کارخانه و پالایش‌گاه است، برای این که مراکز آموزشی، ما را برای ساخت این موارد و کار در این قبیل جاها آماده می‌کند. ما هنوز درنیافته‌ایم که بشر بیش از پالایش نفت، به پالایش خود نیاز دارد، و بیش‌تر از کارخانه‌های تولیدی باید به کارخانه‌های انسان‌سازی بیندیشد.

## وقت اضافه

یکی از موارد انحرافی، متناسب نبودن فضا با سخن است. کسی که سخنی ندارد، باید روزانه هزاران کلمه بنویسد. ستون روزنامه باید پر شود، و این یعنی بخش بزرگی از هنر روزنامه‌نگاری. اگر بیش‌تر بنویسی، حذف می‌شود، اگر کم‌تر بنویسی، یعنی نویسنده نیستی. کتاب‌های این انتشارات در این قطع و با این تعداد صفحات باید منتشر شود، و اگر مطلبی نیست، تو باید بنویسی. این را بسیاری می‌دانند؛ ولی عادی‌تر و گسترده‌تر از آن، میکروفن است. میکروفن در اختیار یک تن قرار می‌گیرد تا زیارتی بخواند. زیارت، ده دقیقه بیش‌تر نیست؛ ولی او باید چهل دقیقه را پر کند. سخنران، بیست دقیقه‌ای نیز دیر می‌کند، و یک فرصت شصت دقیقه‌ای فراهم می‌شود. در این میان او کارکشته می‌شود که به چه صورتی ده دقیقه را به شصت دقیقه برساند. بسیاری از مطالب انحرافی مداحان و سخنرانان، حاصل این وقت اضافه است!

## گرداننده

ارتقا به جایی که می‌توانیم برای دیگران تصمیم بگیریم، جایی است که می‌تواند بسیاری را ارضا کند. سرمایه‌گذار اصلی یک تیم ورزشی، رییس هیأت امنای یک مجتمع تجاری، و تهیه‌کننده سینما. ما توفیقی در بازی‌گری نداشتیم، اقبال ما برای کارگردانی، خوب نبود، گویی توانی برای فیلم‌برداری نداشتیم، استعداد ما برای نگارش فیلم‌نامه، مناسب نبود؛ ولی چه به‌تر از این. اکنون همه عوامل، روی انگشت ما هستند. در این نقطه توجه نداریم چه چیزهایی گرداننده ما هستند، و ما خود را در اختیار چه نیروهایی قرار داده‌ایم.

## بازی‌سازی

مستندساز پرکاری درگذشت. روزگار صوت و تصویر است، و او از سال‌ها پیش رهرو این راه بود؛ ولی نام او بسیار زود فراموش شد. دلیل را در این بجوی که تنها ظاهر بسیاری از کارهای ما، جدید است، در فیلم و بازی‌سازی، اگر در پی همان روش‌های کهنهٔ مبتنی بر اطلاعات و ارائهٔ شرح حال و بیان نکته‌های تکراری باشیم، کاری تازه ارائه نخواهیم داشت. ابزار نو و عنوان‌های جدید، به تنهایی کافی نیست.

## مرغ دانا

پدر یکی از دوستان می‌گفت: دشمن کردن مردم، آسان است، مهم این است که آن‌ها را با خودت دوست کنی. اکنون او درگذشته است، و فرزند او، سیره پدر را ادامه می‌دهد. شام و ناهارهای گران قیمت، توزیع کتاب رایگان، مجالس آن چنانی و سرانجام در اطراف او چه کسانی هستند؟ با پاشیدن دانه می‌توان هزاران پرنده را صید کرد؛ ولی حتی یک از آنان، مرغ دانا نیست.



## مکیدن

داماد یکی از دوستان، در راه اصفهان، تصادف کرد، و جان سپرد. دوست من، به سیگار روی آورد. باور نکردنی بود، یک آدم فرهنگی با سابقه‌ای که به هیچ‌گاه نمی‌توانستی حدس بزنی، سیگار بکشد، آن هم به این مقدار. اما او سیگار نمی‌کشید، سیگار را می‌مکید، و می‌خورد. گویی در هنگام خشم و مصیبت، انسان نیاز به چیزی برای مکیدن، و خوردنی به این شیوه دارد، و ساده‌ترین راه، همان مکیدن هواست.

## خوابیم یا بیدار

دوستی، کت خود را پوشید، کلید را برداشت، خودرو را روشن کرد، و راه افتاد. کنار دستی، بر شانه او زد تا بیدار شد، و خودرو را نگاه داشت. باید یک نفر که تشخیص می‌دهد ما خوابیم یا بیدار، در کنار دست ما باشد، تا ما را از خواب بیدار کند، استادان معنوی، چنین وظیفه‌ای دارند.

## مترجم‌های حیبه

نظر یکی از استادان ارتباطات این بود که با گسترش وسایلی مانند مترجم‌های جیبی و حذف واسطه‌ها، اختلاف ادیان، پایان می‌گیرد. دیدیم که نشد؛ چون تعصب در خون انسان‌ها رفته است.

## مقداری محبت

آنچه بشر در دنیای امروز نیاز دارد، مقداری محبت است. پزشکان و مهندسان بدون محبت، فاجعه‌ها آفریده‌اند. شیوه‌ راه رفتن، رانندگی، خرید و فروش، و ساختمان‌سازی، دور شدن ما را از محبت نشان می‌دهد. در این فضا چه‌گونه می‌تواند عشقی آغاز شود؟ زنگ‌ها گمان می‌کنند افراد صاف و پاک و ساده و راست‌گو، کلاهشان پس‌معرکه باشد؛ ولی این دروغ‌گویان هستند که در وادی عشق، به جایی نمی‌رسند.

## درکات

گوشی تلفن جیبی او در ورودی افتاد، و او روی زمین کنده زد، و با دستان لرزان، آن را برداشت. یک گوشی ارزان قیمت برای او که از چند جا درآمد دارد. آن هم یک گوشی که ویژه کارگران ساختمانی است تا اگر از ارتفاع و بالای داریست بر زمین افتاد، نشکند، و دور آن را نیز محافظ گذاشته است. به هرصورت، اتفاقی است که افتاده است، لرزیدن نمی‌تواند این اتفاق را جبران کند، و زانوزدن روی زمین برای برداشتن آن، شلوار را خراب می‌کند، زیان این کار، بیش از زیان گوشی است.

از یک نفر که بگوید به حمام رفتم، و یخ روی سرم گذاشتم، و با آب سرد، خودم را شستم، نمی‌پرسی درجهٔ آب گرم‌کن روی چند بود. روند حرکت شماری از مردم، منفی است، و آن را نباید درجات که درکات خواند. رشدی انجام نیافته، یک نفر از این‌جا به ریاست آن‌جا رسیده؛ ولی عقل و اخلاق او، سیر نزولی داشته است. کسی که در پی نمایاندن خود به عنوان یک آدم پراهمیت است، و سرش نمی‌شود، چنین سوگواری بزرگی برای یک گوشی، او را در نظر من، حقیرتر می‌کند.

## دانش‌گزینش

هرچه مطلب دربارهٔ واژه‌ای که بسیار شنیده‌ای، بنویس. ما شیعیان دربارهٔ امام حسین، مطالب زیادی شنیده‌ایم. آن‌چه را در ذهن نداری، لازم نیست به منبعی مراجعه کنی، و بنویسی، تنها آن‌چه را در ذهن داری، بنویس. اکنون بررسی کن، مطالبی با یک‌دیگر تناقض دارد. سرانجام این‌گونه بوده است یا آن‌گونه؟ باید یک روایت را برگزینی. امیدوارم دانش این‌گزینش را داشته باشی، افراد بسیاری، این توان را ندارند. حال دوباره بررسی کن، مطالب تو، باز هم تناقض دارد، و مطالب تو، کافی نیست. کوتاه است. پاسخ بسیاری از پرسش‌های اساسی را نمی‌تواند بدهد. تفاوت دارد ما برای کسی سینه می‌زنیم که در پی تشکیل حکومت بوده، یا نبوده است؟

نگارش مطالب را دربارهٔ یکی از شخصیت‌های شهر خود، تکرار کن. این شخصیت در اصفهان می‌تواند شیخ بهایی باشد. آیا او سمتی در حاکمیت داشته، و دست راست شاه بوده، یا نبوده است؟ با پاسخ به این پرسش، مشکلات ما حل می‌شود. ما سال‌ها با واژه‌های زندگی می‌کنیم، بدون این‌که اطلاعات کافی دربارهٔ آن داشته باشیم. این نگارش را برای واژگانی مانند زندگی، و ازدواج انجام بده. در این موارد که نیازی ندارد به منابع رجوع کنیم؛ ولی ما تکرارکنندهٔ مطالب دیگران هستیم، حال آیا این مطالب، درست است، یا نادرست؟ به کار ما می‌خورد، یا نمی‌خورد؟ با واقعیت، هم‌خوانی دارد؟ من را به سوی حقیقت، رهنمون می‌شود؟



چند نفر همین‌طور که در حال قدم زدن و صحبت کردن بودند، میان صحبت‌هایشان گفتند: این مرد چه بز زیبایی دارد. در کوچه بعدی، یک نفر همین‌طور که با تلفن صحبت می‌کرد، گفت: اگر این بز، پیر نبود، آن را می‌خریدم. مرد وارد بازار شد، یک نفر گفت: این را به نرخ روز می‌خرم، و بهای یک بز پیر را پرداخت کرد.

او یک بزه داشت؛ ولی بر اثر سخن دیگران، و تکرار آن سخن، حیوان خود را به قیمت یک بز پیر فروخت. سخن آن چند نفر در ابتدا به صورت غیر مستقیم بیان شد، در خلال صحبت‌ها و با تعریف از حیوان او همراه بود، در حالی که آن تعریف، تأثیری در قیمت نمی‌توانست داشته باشد. زشت یا زیبا، این وزن و سن حیوان است که اهمیت دارد. سخن مرد دوم، تکرار سخن نخست، به صورتی دیگر بود. گاهی توان تکرار سخن را به صورتی دیگر نداریم، و در نتیجه کسانی پیروز می‌شوند که می‌توانند سخن خود را تکرار کنند، بدون این که ما دریابیم همان سخن است. تو ممکن است استادان زیادی را درک کنی؛ هریک با لحنی و لهجه‌ای و بیانی؛ ولی کلام همگی آنان یکی است، و تنها استادان معدودی هستند که می‌توانند یک درس را بنابر این که برای چه موردی می‌خواهی، و این که گیرایی تو در چه حدی است، و در چه مرحله‌ای هستی، توضیح دهند. اما خریدار، اصل را بر نادانی فروشنده قرار داده بود. سخن او، همراه با تلقین مطلب بود.

## درپس اطلاعات

من که دریافته‌ام تو به چه علاقه داری، کتابی را به تو پیشنهاد می‌دهم. به عنوان مثال، یک کتاب داستانی. اگر من، هم از دنیای تو دور باشم، و هم از دنیای کتاب، قضیه، روشن‌تر است حال بگیر که من آدم کتاب‌خوانی هستم؛ ولی در زمینه داستان، سررشته‌ای ندارم. همین که یک کتاب داستانی یافته‌ام، آن را به تو هدیه می‌دهم، یا از کسی تبلیغ این کتاب را شنیده‌ام. اما می‌توانی فرض کنی که من، اطلاعاتی در داستان دارم، و این کتاب به خصوص را درست نخوانده‌ام، به هر حال این که علاقه تو در چه حدی است، و آیا این کتاب می‌تواند تو را به سوی هدف مورد نظر پیش ببرد یا خیر، نکات مهم دیگری است. نادانی‌ها به آسانی، در پس اطلاعات، پنهان می‌شود.



## دردست‌رسی

نخستین بار بود که می‌خواستم ادکلن بخرم، از هم‌کارم پرسیدم. ادکلنی را معرفی کرد. خریدم، و اصلاً دوست نداشتم. سال‌ها در کشوری دیگر زندگی کرده بود، و سن و سال او با من، متفاوت بود. توجه نداشتم که اگر قرار به پرسیدن باشد، این همه آدم، و از همه بهتر، همان فروشنده. یک نفر باید من را بشناسد تا بتواند پیشنهادی بدهد، و چه بهتر که خودم سلیقه خودم را بدانم. مشکل همین‌جا بود؛ در دست‌رس‌ترین فرد، و ناشناخته‌ترین.

## تحلیل رفتار

می‌خواستیم یکی از فعالان سیاسی را به دیدار هنرمندی ببریم. از یک بخش خیابان گذشتیم، و بعد از بلوار، بخش دیگر بود. نزدیک به میدان، و شلوغ. خودروها راه نمی‌دادند؛ ولی سرانجام مقداری از عرض خیابان را رد کردیم. یک خودروی دیگر که فعال سیاسی را با عصا دید، ایستاد، و خودروی دیگر، ظاهراً او را شناخت، او نیز ایستاد، رد شدیم، و ناگهان فعال سیاسی، بازگشت. کار بسیار خطرناکی بود. خودروی پیشین، گمان کرده بود ما رد شده‌ایم، و خودروی دیگر، به ما احترام گذاشته بود، و ما با نادیده گرفتن این احترام، ممکن بود او را خشمگین کنیم. ...

هنرمند، ماجرا را شنید، و گفت: در سیاست نیز این‌گونه بوده است. تحلیلی دردناک؛ ولی خوب بود. گاهی رفتارهای ساده خود را می‌توانی تحلیل کنی.

## آراستن

بسیاری از فریب‌کاری‌های ذهن را در خواب می‌توانی تشخیص دهی، پایه اصلی، ترساندن تو، رویارویی تو با آنچه دوست نداری، و آراستن صحنه-هاست به گونه‌ای که دوست داری؛ ولی به آن دست‌رسی نداری.

## گران بودن

خودرویی خریده‌ام که از خودروی تو، گران‌تر است. این گران بودن را باید جایی نشان دهم. در شهر، شاید ممکن نباشد، در جاده بیرون شهر و آن هم در یک گردنه، و در سرعت بالا، خودروی من، خودش را نشان خواهد داد، و من آسوده می‌شوم که پول من، هدر نرفته است. گاهی مذهبی‌ها این‌گونه در انتظار فرصت هستند که خودی نشان دهند، و بگویند که مذهب، برایشان بد نبوده است. افتخار کردن به درجات بهشت، در زمانی که هنوز ما در این دنیا هستیم، از این دست افتخارات است.

از دست یک نفر خشمگین هستی، و دعا می‌کنی که خدایا! او را هرچه زودتر به جهنم ببر. خداوند، کسی را به جهنم نمی‌برد. ما بندگان هستیم که با کارهای خود، سزاوار جهنم می‌شویم، و اما اگر بیش‌تر دقت کنی، افرادی هم اکنون نیز در جهنم هستند. کسانی که آتش جنگ‌ها را برپا می‌کنند، از جنس آتش‌اند.



افرادی هستند که جدی و شوخیشان روشن نیست، و از آنان بدتر، کسانی هستند که دوست و دشمن، سرشان نمی‌شود. سلاح کشنده‌ای چون زبان نیش و کنایه دارند، و هرکسی را نابود می‌کنند، و پیداست که دوستان را بیش-تر؛ چون دشمن می‌داند و حذر می‌کند، و دوست، سنگر ندارد، و گمان نیک دارد.

## رنگ موفقیت

امروز تابلویی را دیدم: به زندگی ات رنگ موفقیت بزن. زندگی، به اندازه کافی، جذاب است، نیاز به رنگ آمیزی ندارد. هنگامی که دریایی زندگی چیست، موفق شده‌ای. موفقیت، یک چیز من درآوردی است. با رنگ می‌توانی صورت بیرونی زندگی را خوب جلوه دهی؛ ولی خود تو با محتوا سر و کار داری. تو در درون خانه زندگی می‌کنی، و هرچه نمای خانه را زیباتر کنی، تأثیری به حال تو ندارد. آنچه باید راحت باشد، داخل اتاق نشیمن توست.

## فراتر از ریاضیات

هنر در قدیم، سرزمینی فراتر از ریاضیات بود؛ ولی اکنون به هرچه بنگری، با ریاضیات، آمیخته است. روش آموزش پرسپکتیو، نتها، آموزش خوش-نویسی، معماری، اندازه‌گیری‌ها در صحنه آرایی تئاتر و سینما و فیلم‌برداری، ما را هرچه بیشتر، نیازمند ذهن می‌کند. مقصودم بدون برنامه بودن و بی‌گدار به آب زدن نیست. بداهه‌پردازی، تلاشی برای رهایی از ذهن است، و آن هم بداهه‌ای که قابل ارائه به صورت کاری حرفه‌ای باشد.



## برای خودکشی

امروز خبر ساخت وسیله‌ای را برای خودکشی دیدم. خودکشی در کشوری که این اختراع را به ثبت رسانده است، آزاد است. یک کشور پیش‌رفته و مشهور در زمینه رفاه. انسانی که رفاه خود را به اوج می‌رساند، چیز دیگری برای او به جز خودکشی نخواهد ماند. این اختراع در آن کشور، یک نیاز بوده است. جای دیگر و یک فرد دیگر می‌تواند خودکشی کند، در حالی که خودکشی او بر اثر رفاه نیست، بر اثر نبود رفاه است؛ ولی خودکشی در سرزمین آن‌ها مجاز نیست، و چنین وسیله‌ای نیز در اختیار نیست.

## غرب‌زدایی

امروز یک نفر گفته بود آموزش و پرورش ما باید شرقی شود، و هیچ چیز از غرب نداشته باشد، و دیشب از دیگری شنیدم که اگر غرب نشد، به سوی شرق می‌رویم. سخن من، انتقاد نیست، سخن فردی است که می‌خواهد واقع را برایت بگوید. به هر حال من متولد شرق هستم، هر وصله‌ای به من بچسبانند، نمی‌توان انکار کرد که در مشرق زمین به دنیا آمده‌ام. سالیانی پیش، منظور از بلوک غرب می‌توانست کشورهای در مشرق زمین مانند ژاپن نیز باشد، و اکنون مدت‌هاست چیزی به نام شرق وجود ندارد. مشرق زمین تنها از نظر جغرافیایی معنی دارد. ما با ذهن غربی، نمی‌توانیم جایی را شرق کنیم، و نمی‌توانیم از روابطمان، غرب‌زدایی کنیم. غربی بودن، اشکالی ندارد؛ ولی ما اصالت خود را از دست داده‌ایم، و از سوئی، شعارهای شرقی سر می‌دهیم.

## هنگام خواب

امروز اگر در جایی صدا بزنی: استاد! افراد بسیاری به تو پاسخ خواهند داد. اگر دعوتی برای تریپونی و دریافت جایزه‌ای باشد، و پشت میکروفن ندا دهی که استاد تشریف بیاورند، ممکن است همه جمعیت حاضر به سمت تریپون حرکت کنند. اگر فراخوانی برای مراجعه استادان برای دریافت ارزاق و امکانات و حقوق و مزایا باشد، ممکن است همه شهروندان مراجعه کنند، حتی کسی که دو روز تجربه کار دارد، یکی از مدعیان اصلی این دریافت‌ها خواهد بود. استاد به کسی می‌گویند که بالاترین مهارت را در رشته خود داشته باشد، و امروز دست کم، به معنی هرکسی است که در زمینه‌ای تدریس می‌کند. چه بسا با بررسی‌های طولانی دریابیم شش تن، در رشته مورد نظر، استادند، و پس از مدتی دریابیم، یک تن از آن‌ها را بی‌خود در زمره استادان منظور داشته‌ایم. اکنون پنج تن در فهرست ما جای دارند، و آیا چند تن از آنان در قید حیات هستند، و چند تن از آنان در شهر ما هستند؟ حال ممکن است یک تن، به مهارتی بالاتر دست یابد، و عنوان استادی را چنان از آن خود کند که آن پنج تن، در مرتبه بعدی قرار گیرند. استادانی در این مرتبه، کم‌تر دل و دماغ و فرصتی برای طرح خود دارند.

هر کاری می‌تواند آدمی را چنان درگیر کند که در خانه و هنگام خواب نیز همان باشد، و دشوارترین کارها، استادی است. کسی که دیگر نمی‌تواند یاد بگیرد، و این هویت، چنان چیره است که حتی ممکن است سرخ‌کسانی برود که استاد نیستند. مشکل دانستن، چیزی که نمی‌گذارد ما دانا شویم، یک نفس راحت برآوریم، و بگذاریم دیگران نیز استراحت کنند.

## چند تکه کاغذ

خوب است انسان، پولی در جیب داشته باشد؛ ولی همین پول اندک، رفتار آدمی را تغییر می‌دهد. آدمی که هیچ پولی در جیب ندارد، به گونه‌ای راه می‌رود، و آدمی که اندکی در جیب دارد، به گونه‌ای دیگر... تا برسد به آدمی که مقدار زیادی پول را حمل می‌کند. چند تکه کاغذ می‌تواند تعیین‌کننده رفتار ما باشد.

## گرامات

اگر بگویند چهار تن آلمانی به این مقام رسیدند، و نه بیش از این کسی می‌تواند به این مقام دست یابد، و نه کسی غیر آلمانی، باز بسیاری از خوانندگان شرح حال این چهار تن، در تصوّر خود، گمان خواهند کرد که چنان خواهند شد. شرح حال‌ها و گرامات می‌توانند چنین خطرناک باشند. اگر مختصر شباهتی میان خوانندگان و افراد مورد نظر باشد که توقعات، بیش از این‌ها خواهد بود. یک دانش‌آموز ریاضی، خود را به زودی در جای‌گاه انیشتین خواهد دید، و اگر درس او خوب باشد، این آرزو را نزدیک‌تر خواهد دید. اگر در شمار مدال‌آوران المپیادهای علمی و تیزهوشان باشد، دیگر هیچ تفاوتی میان خود و او نمی‌بیند، و اگر اختراعی را به نام خود ثبت کند، دیگر از او نیز فراتر خواهد بود. مسیری که ما می‌رویم، به روزتر از مسیر انیشتین است، پس چرا به‌تر از او نباشیم؟ دیگری ممکن است این نکته را برداشت کند که انیشتین، نمرات بالایی نداشت، و از مدرسه، گریزان بود؛ بنابراین، من چون درس نمی‌خوانم، حتی از شاگرد اول کلاس، به او نزدیک‌ترم. من یک عدد را به نام سی می‌شناسم، می‌تواند حاصل تقسیم نود بر سه باشد، یا حاصل ضرب دو در پانزده، چهل منهای بیست، چهارده به علاوه شانزده؛ اما دانستن چهار عمل ضربی، و مهارت در آن‌ها، مطالب دیگری است.

در زمینه‌های معنوی، حتی این تقسیم‌بندی‌ها و تحصیلات و امتحانات، وجود ندارد، و انسان، خود را بیش‌تر فریب می‌دهد. این، عیب نویسندگان ماست که اغلب، اهل تجربه و از جنس فردی که درباره‌ او می‌نویسند، نیستند، و به نتایج توجه می‌کنند. بیان نتایج، بسیار آسان است. من می‌توانم فهرست موفقیت‌های یک نفر را بیابم، و زندگی‌نامه او را با قلم خود بنویسم. شباهتی میان کار من و کار دیگری در میان نیست، و من بدون این‌که فرد مورد نظر را دیده باشم، و با کسی سخن گفته باشم، مطلبی نگاشته‌ام. در پایان می‌توانم توصیه‌هایی داشته باشم، تا بگویم کتاب من، خشک و خالی نیست؛ ولی این‌ها

همگی بیان نتیجه است. ممکن است دهها کتاب دربارهٔ یک شیک‌پوش، و صدها کتاب دربارهٔ شیک‌پوشان، حتی یک جمله دربارهٔ روش شیک‌پوشی نداشته باشد. مقداری شرح حال و در پایان، این توصیه که شیک‌پوش باشید. هنگامی که ذهن می‌تواند با شنیدن چند جمله دربارهٔ یک شیک‌پوش، ما را به مقام او برساند، چرا نتواند به جای‌گاه پیام‌بران ارتقا دهد؟ دربارهٔ کسانی که فاصلهٔ زمانی ما با آنها بسیار است، و تحریف‌گران بزرگی نیز در این سال‌ها تلاش کرده‌اند، کار ما دشوارتر خواهد بود. مسیریابی و یافتن روش، دشوارترین و پراهمیت‌ترین بخش جویندگی است.

## فراخور حال

افراد بسیاری فریب خورده‌اند، و توان فریب دیگران را دارند، هرکسی به فراخور حال خود، گوشه‌ای از جریان انحراف را بر دوش می‌کشد. افراد اندکی هدایت یافته‌اند، و کم‌تر کسی حاضر است از آنان کمک بخواهد. شاید از من بخواهی کلی‌گویی نکنم، و دقیق‌تر و روشن‌تر به این موضوع بپردازم؛ ولی جریان انحراف، گسترده‌تر از این سخنان است، چه بسا جریانی را برای تو افشا کنم، در حالی که جریان مخالف آن نیز منحرف است.

در مسیری می‌روی، یک نفر از راه می‌رسد، و تو را می‌شناسد. تو، او را ندیده‌ای، و اکنون هرچه دقت می‌کنی، یک سیاهی می‌بینی، و توان تشخیص چهره او را نداری. چراغ پرنور خیابان به سمت چهره توست، و او در تاریکی قرار گرفته است. دزدان نیز می‌توانند در تاریکی‌های پدیدآمده از نورپردازی‌های نادرست خیابان، به کار خود بپردازند. هدایت‌گران، همچون شمع‌هایی هستند، و سران انحراف، همچون چراغ‌های پرنور و آزارنده‌ای که توجه هرکسی را به خود، جلب خواهند کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند آنان را نادیده بگیرد؛ مگر این‌که در پی هدایت باشد، و بخواهد بخشی از جریان انحراف نباشد. بسیاری از نورها برای هدایت نیست، چراغ‌هایی است که عابر را گمراه و رهزن را هدایت می‌کند.

## دراقلیت

آیا کسی را می‌شناسی که پزشکی مشهور و بهترین آوزاخوان باشد؟ من نمی‌شناسم؛ ولی فرض کن، آن فرد، من هستم، سرآش‌پز بهترین غذاخوری، شاگرد من بوده است، هم‌چنین بهترین خیاط، برترین مخترع و بهترین ورزش‌کار؛ اما جمع همه این‌ها نمی‌تواند نشان‌گر خوبی من باشد. جامعه‌ای است که دین-داران در اقلیت هستند، مسلمانان، بسیار اندک، نمازخوانان، اندک‌شمار، و تنها کسی که روزه می‌گیرد، من هستم، و باز این دلیل خوب بودن من نمی‌تواند باشد.



## مالیخولیا

شماری، افسردگی را در دنیای امروز برابر با مالیخولیا در طب قدیم گرفته‌اند. نادرست نیست؛ ولی مالیخولیا ممکن است بیماری‌های عصبی باشد، و در این صورت، افسردگی را با سر، پیوند داده‌ایم. همان‌گونه که باید دل‌خوش و دل‌شاد بود، افسردگی می‌تواند مربوط به دل باشد، اصطلاح افسرده‌دلی، گویاترین اصطلاح در ادبیات فارسی است.

## یک قطره خون

پشاهای وزوز می‌کند. از این اتاق به آن اتاق می‌رود. در این اتاق، بررسی می‌کند سراغ کدام آدم برود. دقت می‌کند از کجای این آدم، قطره‌ای خون بمکد. ظرفیت آن، بیش از این نیست، و برای آن، چه دقتی دارد؛ اما صبح‌گاه نسیمی می‌وزد، و آن و قبیله آن، دست‌خوش نسیمی می‌شوند، اختیار از دست آن می‌رود، به جایی می‌رود که باد می‌خواهد. آیا موجود دیگری را نمی‌شناسی که این‌گونه برای شکم خود، وسواس داشته باشد؛ ولی برای امور دیگر خود، بی‌اختیار باشد؟

معمولاً برای استفاده از یک دوربین فیلم‌برداری که امروزه تنها یکی از امکانات گوشی تلفن جیبی است، از کارهای عادی خود، فیلم می‌گیرند. این می‌تواند یک تمرین برای مبتدیان کلاس فیلم‌برداری یا حتی فیلم‌سازی باشد. فعلاً برای یک هنرجو، محتوا مورد نظر نیست، و عجیب که هم کلاسان از آن استقبال می‌کنند. آن‌ها لباس تو را دیده‌اند؛ ولی شیوهٔ لباس پوشیدنت را ندیده‌اند. آن‌ها لباس منزل تو را ندیده‌اند. دیگر لازم نیست آنان را به اتاق شخصی خود ببری، یا از آن بگویی، آن را به یک جمع که امکان جمع کردن آنان در یک اتاق کوچک وجود ندارد، نشان می‌دهی. آدمی اگر بخواهد از کارهای خوب خود بگوید، یا به کارهای بد خود، اعتراف کند، جذابیتی ندارد؛ ولی چنین فیلمی، بیننده دارد. جذاب‌تر این است که آن را تند کنی، و به عکس به نمایش بگذاری. امکان ریورس در نرم‌افزارهای تدوین، در دست‌رس است. همه چیز به عکس می‌شود، بستن، گشودن، و گشودن، بستن می‌شد. جایی که آشغال‌ها را از روی زمین جمع می‌کنی، و در کیسه می‌ریزی، گویی آشغال‌ها را از کیسه درمی‌آوری، و بر زمین می‌ریزی. می‌گویند هنگام خواب می‌توانی به مرور کارهای روزانه‌ات بپرداز، و جذاب‌تر این است که آن را به صورت عکس، مرور کنی. گویی تو، به عنوان شاهد، شاهد خودت هستی، و رودررو با او، او را به عقب می‌بری. مانند کارگردان که گاهی پایه‌پای بازی‌گر، می‌رود، و او را راه‌نمایی می‌کند. انسان اگر زندگی خود را این‌گونه مرور کند، درخواهد یافت کجا معصومیت را باخته، و شرافت را کجا لگدمال کرده است.

## پل و پلو

تا هنگامی که پلو در بشقاب داشتی، برایت کباب می‌کشید. این، داستان غذاخوری رحیم چلوبی در اصفهان قدیم است. روزگاری که برنج، گران‌تر از کباب بود. پلو، به طور معمول در عروسی‌ها داده می‌شد، و دیگر خبری از آن نبود. قوت ایرانی، برنج نبود. مزاری نزدیک پل خواجه بود که مردم به آن پلوبی می‌گفتند، و معتقد بودند هرکس آن را زیارت کند، در همان هفته، پلو خواهد خورد. پل و پلو، به هم آمیخته شده بود. اکنون غذای ایرانی، پلوست. مقدار زیادی در کشور کشت می‌شود، و مقدار زیادی، وارد می‌شود. در اقلیم ایران، نباید محصولاتی که نیاز به آبیاری دارد، کشت شود، و چه رسد به آن‌چه به آبیاری زیاد نیاز دارد، و چه رسد به برنج که همین‌طور باید پایش آب باشد. متوسط تبخیر آب در کشور ما، سه برابر متوسط جهانی است، و برنج در شهرهایی کشت می‌شود که متوسط تبخیر در آن‌ها بیش از نقاط دیگر کشور است. مقدار زیادی موتور و پمپ و ژنراتور، آب را از دل زمین بیرون می‌کشد، و باعث فرونشست زمین می‌شود. خشک‌سالی، باعث ضعف دام-داری و گران شدن گوشت نیز شده است. در گرمای تابستان نمی‌توان دام را به چرا برد، مراتع نه علف دارد و نه آب، و باید علف خشک را از خارج شهر به شهر ما آورد، و یا دام را به کشورهای خارج فروخت، و به واردات گوشت از کشورهای خارج پرداخت. واردات، در نبود ارز، بیش از پیش، کشور ما را وابسته می‌کند، و فضای مجازی به ما نشان می‌دهد که برنج‌های خارجی چه-گونه کشت می‌شود، و چه زیان‌هایی در پی خواهد داشت. ما از فرصت‌ها و امکانات، به عنوان چالش استفاده کرده‌ایم. انسان نیز انرژی‌هایی دارد، و اگر در مصرف آن‌ها صرفه‌جویی کند، می‌تواند جذاب و تأثیرگذار شود. چه بسا هر فلزی به بدن او برخورد کند، تبدیل به طلا شود، و چه بسا بتواند دیگران را با نیروی خود، جذب کند. مغناطیس افراد را حتی بعد از مرگ، در کنار مزارهای برگزیده، می‌توانی حس کنی.

## پایان سخن

این کتاب به پایان رسید. شاید سخنم برایت جذاب نبوده باشد. اما اگر جذابیتی داشته است، می‌تواند مقدار اندکی به تو یاری رساند، مسیری بس دراز با موانعی بزرگ و بازدارنده‌هایی بسیار در پیش داری، و بیش از این‌ها باید بکوشی.

# فهرست مطالب

۳.....	پیش‌گفتار
۴.....	مقدمه
۵.....	درد دین
۶.....	جهان توّم
۷.....	سخن تازه
۸.....	زحمت کشیده
۹.....	عرضه و تقاضا
۱۰.....	داستان وابستگی
۱۱.....	گوش سپردن
۱۲.....	گسترش سکوت
۱۳.....	دریاچه سکوت
۱۴.....	عصاره همه چیز
۱۵.....	رویاری با شعر
۱۶.....	پراز تقلید
۱۷.....	کلام قصار
۱۸.....	حق
۱۹.....	به صورت آشکار
۲۰.....	برنامه برای شهرت
۲۱.....	یاران
۲۲.....	ساییدن اعصاب
۲۳.....	منطق فوق بشر
۲۴.....	خرسند نبودن

- ۲۵..... مکان و زمان
- ۲۶..... بیهودگی
- ۲۷..... بالاتر از خود
- ۲۸..... کاذب
- ۲۹..... پیری زودرس
- ۳۰..... فیلسوف تلویزیونی
- ۳۱..... برای این دنیا
- ۳۲..... سکولار
- ۳۳..... باغبان این باغ
- ۳۴..... افتخار
- ۳۵..... فعالیت‌های زیرزمینی
- ۳۶..... پالایش‌گاه
- ۳۷..... وقت اضافه
- ۳۸..... گرداننده
- ۳۹..... بازی‌سازی
- ۴۰..... مرغ دانا
- ۴۱..... مکیدن
- ۴۲..... خوابیم یا بیدار
- ۴۳..... مترجم‌های جیبی
- ۴۴..... مقداری محبت
- ۴۵..... درکات
- ۴۶..... دانش‌گزینش
- ۴۷..... بز پیر
- ۴۸..... در پس اطلاعات
- ۴۹..... در دسترس
- ۵۰..... تحلیل رفتار

۵۱	آراستن.....
۵۲	گران بودن.....
۵۳	از آتش.....
۵۴	مرز.....
۵۵	رنگ موفقیت.....
۵۶	فراتر از ریاضیات.....
۵۷	برای خودکشی.....
۵۸	غرب‌زدایی.....
۵۹	هنگام خواب.....
۶۰	چند تکه کاغذ.....
۶۱	کرامات.....
۶۳	فراخور حال.....
۶۴	در اقلیت.....
۶۵	مالیخولیا.....
۶۶	یک قطره خون.....
۶۷	پا به پا.....
۶۸	پل و پلو.....
۶۹	پایان سخن.....
۷۰	فهرست مطالب.....